

بررسی آرای کلامی شیخ صدوق و مقایسه آن با آرای شیخ مفید

اسماعیل اثباتی*

چکیده: یکی از آثار ارزشمند مرحوم شیخ صدوق (ره) کتاب «اعتقادات» است. این اثر از نوع کتب کلامی نقلی است و بعد از نگارش، مورد توجه جدی متکلمان قرار گرفته است. برخی از مطالبی که صدوق در کتاب «اعتقادات» خود به عنوان عقاید کلامی امامیه مطرح نموده، به شدت بحث‌انگیز بوده است و مورد نقد برخی از عالمان دیگر از جمله شاگرد برومندش، شیخ مفید (ره) قرار گرفته است. این معلم، کتاب «تصحیح الاعتقادات» خود را در نقد همین کتاب نگاشته است. ایشان در تالیف این کتاب، علاوه بر مباحث نقلی، از مباحث عقلی نیز سود جست. ما در این مجال به بررسی آن دسته از آرای شیخ صدوق (ره) که توسط شیخ مفید (ره) تصحیح شده است می‌پردازیم.

مقدمه:

شیخ صدوق از بزرگترین علمای شیعه و در زمره محدثان پرکاری است که آثار بسیاری از خود به جا گذاشته است و تنوع و نوآوری‌های فراوانی در آثار وی دیده می‌شود. از جمله

* دانشجوی دوره کارشناسی دانشکده علوم حدیث (ورودی ۸۰).

آثار ارزشمند وی کتاب «اعتقادات الامامیه» است. وی این کتاب را که در بردارنده اهم مسائل اعتقادی امامیه است در شهر نیشابور به رشته تحریر در آورده است. از آنجا که شیخ صدوق یکی از عالمان حدیث و کتاب اعتقادات وی دارای صبغه حدیثی کلامی و نوعی کلام نقلی به شمار می رود، این اثر، مورد توجه عالمان پس از او، از جمله شاگرد وی شیخ مفید که کتاب «اعتقادات» استادش را شرح و تصحیح کرده، قرار گرفته است.

به دلیل آن که شیخ مفید علاوه بر حدیث، در علم کلام هم متبحر بوده و با بزرگان و عالمان دیگر فرق مناظراتی داشته، در شرح و تصحیح این اثر علاوه بر حدیث از مباحث عقلی هم بهره برده است. با توجه به تفاوت دیدگاه های این دو عالم، درباره ای مسائل، اختلافاتی بین آنها بوجود آمده است که موضوع بحث این مقاله است.

با مقایسه دو کتاب «الاعتقادات» و «تصحیح الاعتقادات» به این نتیجه می رسیم که مباحث مطرح شده در «الاعتقادات» به سه دسته تقسیم می شود.

شیخ مفید دسته ای از مباحث را اصلاً در کتاب خود نیاورده است. این امر نشان دهنده آن است که آنها را قبول داشته، یا اشکالی در آن نمی دیده است. در خصوص پاره ای از مباحث، تنها به شرح و توضیح و تفسیر بیشتر آنها پرداخته است و دسته سوم مطالبی است که آنها را نقد کرده: یا یکی رد کرده و یا به تصحیح آنها پرداخته است. بنابراین مباحث کتاب «اعتقادات» توسط شیخ مفید تائید، تشریح و یا مورد تصحیح قرار گرفته است. درباره مباحثی که تائید یا تشریح شده، نیازی به بحث ندیدیم. لذا سعی کردیم تحقیق را بر روی مواردی که از سوی شیخ مفید تصحیح شده متمرکز نماییم.

مهم ترین اشکالاتی که شیخ مفید بر شیخ صدوق وارد کرده و به وسیله آن احادیث او را نقد و احیاناً رد کرده، موارد زیر است:

- ۱- مخالفت با قرآن؛
- ۲- مخالفت با سایر احادیث؛
- ۳- استناد به احادیث مفرد، ضعیف، شاذ و...؛
- ۴- برداشت ناصحیح از احادیث؛

- ۵- تأثیرپذیری از مذاهب و مکاتب فکری غیر شیعی (امامیه) یا هماهنگی با نظرات آنان؛
 ۶- مخالفت با قواعد زبان و لغت عربی.
 اکنون به تفصیل هر کدام از موارد بالا را شرح و توضیح می‌دهیم.

۱- مخالفت با قرآن

شیخ مفید در پاره‌ای موارد، آنچه را که شیخ صدوق نقل کرده با آیات قرآن مخالف می‌داند؛ به عنوان نمونه به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف) باقی بودن ارواح

شیخ صدوق با استناد به حدیث پیامبر: «ما خلقتُم للبقاء بل خلقتُم للقاء و انما تنقلون من دار الی دار»^۱ می‌گوید: ارواح برای باقی ماندن خلق شده‌اند نه فانی شدن.

شیخ مفید این عقیده را متعارض با آیات قرآنی از جمله آیه شریفه «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن/ ۲۷ و ۲۸) می‌داند. از آن گذشته نظریه بقای ارواح را برگرفته از عقاید اهل تناسخ و فلاسفه ملحد که معتقدند روح بسیط است و فاسد و نابود نمی‌شود می‌داند.^۲

البته با توجه به این که در قرآن از خلود در بهشت و جهنم یاد شده است، نهایتاً نظر شیخ صدوق را درباره این حدیث تأیید می‌کند.

ب) آیه مودت

در تفسیر آیه مودت («قل لا اسالکم علیه اجر االی الموده فی القربی» شوری/ ۲۳) اختلاف شده است. شیخ صدوق می‌گوید: بر طبق این آیه، مودت اهل بیت واجب است چون اجر نبوت تلقی شده است.^۳ ولی شیخ مفید معتقد است که اجر پیامبر در تقرب به خداست و اصولاً به دلیل آن که عمل برای خدا انجام می‌شود، اجر آن نیز بر عهده خداست. از آن گذشته،

۱- شیخ صدوق، الاعتقادات، ص ۴۷.

۲- شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات، ص ۷۸.

۳- الاعتقادات، ص ۱۱۱.

برداشت شیخ صدوق مستلزم تناقض در آیات الهی است؛ زیرا خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «یا قوم لا اسألکم علیه اجر ان اجري الا علی الذی فطرنی» (هود ۵۷) و «یا قوم لا اسألکم علیه مالا ان اجري الا علی الله» (هود ۲۹). در این دو آیه اجر پیامبر، منحصرأباً خدا دانسته شده و نفی و استثنا، دلیل بر آن است.

شیخ مفید در تفسیر آیه مودت، استثنا را منقطع^۴ در نظر گرفته و می‌گوید: همان گونه که در آیه سجده ملائکه بر آدم، خدا ابلیس را استثنا کرد، در صورتی که ابلیس از جنس ملائکه نبود، در اینجا نیز چنین است. در پایان آیه را این طور تفسیر می‌کند: «قل لا اسئلکم علیه اجر، لكن المودة فی القربی سألنکموها؛» یعنی از شما اجری برای رسالت نمی‌خواهم. تنها دوستی خاندانم را از شما خواهانم.^۵

۲- مخالفت با سایر احادیث

از دیگر اشکالات شیخ مفید بر شیخ صدوق آن است که آنچه را شیخ صدوق نقل کرده با سایر احادیث مخالف است. و چه بسا احادیث ضعیفی را نقل کرده است که احادیث صحیحی بر خلاف آن وجود دارد. از این نمونه اشکالات نیز کم و بیش دیده می‌شود که ما به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف) لوح و قلم

شیخ صدوق لوح و قلم را دو فرشته می‌داند.^۶ اما به اعتقاد شیخ مفید، لوح همان کتاب خداست که تمام اتفاقات تا روز قیامت در آن نوشته شده است. سپس آیه ۱۰۵ سوره مبارکه انبیا را به عنوان دلیل ذکر می‌کند: «لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادي الصالحون». آن گاه می‌گوید لوح همان ذکر است و قلم چیزی است که خدا کتابت را با آن ایجاد کرده است.

۴- استثنای منقطع، نوعی استثنا است که مستثنی از جنس مستثنی منه نیست. مثل: «حضر الاساتذة الاسیاراتهم» که در این جا «سیارات» غیر از «اساتذه» است. (موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، ص ۴۳).

۵- تصحیح الاعتقادات، ص ۱۴۱.

۶- الاعتقادات، ص ۴۴.

شیخ مفید می گوید لوح چیزی است که هر گاه خداوند بخوهد ملانکه را از چیزی آگاه کند یا بوسیله آنها بر پیامبر وحی بفرستد، امر می کند که به آن مراجعه کنند و در این باره احادیثی از پیامبر نقل شده است. اما این که گفته شده لوح و قلم نام دو فرشته است، درست نیست.^۷ علامه مجلسی در «بحار الانوار» از این عقیده شیخ صدوق دفاع می کند.^۸

ب) خلق افعال العباد

شیخ صدوق می گوید که «افعال العباد مخلوقه خلق تقدیر، لا خلق تکوین و معنی ذلک أنه تعالی لم یزل عالماً بمقادیرها».^۹ شیخ مفید می گوید: در حدیث صحیحی از آل محمد (ص) آمده است که افعال بندگان مخلوق خداست؛ آنچه را ابو جعفر صدوق نقل کرده حدیثی است که به آن عمل نمی شود، سند خوبی ندارد و اخبار صحیحی بخلاف آن وجود دارد. از آن گذشته، در زبان عربی این طور نیست که علم به چیزی به معنای خلق آن باشد. و اما تقدیر در لغت به معنای خلق است چرا که تقدیر فقط به فعل تعلق می گیرد و به علم به چیزی تعلق نمی گیرد.^{۱۰}

شیخ مفید در ادامه حدیثی را از امام رضا (ع)، در جواب شخصی که سوال کرده بود که آیا افعال بندگان، مخلوق خداست نقل می کند. حدیث چنین است: «لو كان خالقاً لها لما تبرأ منها». سپس به آیه اول سوره توبه اشاره می کند که: «ان الله بري من المشركين و رسوله» (توبه/۲۲)؛ زیرا برائت از ذات افراد نیست بلکه از افعال آنان است.

۷- تصحیح الاعتقادات، ص ۷۴.

۸- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۷۰، ح ۱۰، باب نون و القلم و الاختصاص: «بيان: الصدوق (ره) تبع فيما ذكره الرواية، فلا اعتراض عليه، مع أنه لا تناف بين ما ذكر المفيد وبين ذلك اذ يمكن كونها ملكين فرقع ذلك بكون احدهما آلة النقش و الآخر منقوشاً فيه و يحتمل أيضاً أن يكون المراد بكونهما ملكين كون حاملهما ملكين مجازاً. و لعل الايمان بمثل ذلك على الاجمال أسلم من الخطأ، و الضلال» و نیز رک: شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص: ۲۳ «و منه عن احمد بن الحسن القطان، عن عبدالرحمن بن محمد الحسن، عن احمد بن عيسى بن ابي مریم، عن محمد بن احمد العرزم، عن علی بن حاتم المنقر، عن ابراهيم الرخ قال: سئلت جعفر بن محمد (ع) عن اللوح و اللقلم، فقال: هما ملكان»

۹- الاعتقادات، ص ۲۸.

۱۰- تصحیح الاعتقادات، ص ۲۲.

آن گاه شیخ مفید در تائید سخن خود حدیث دیگری از امام کاظم (ع) نقل می کند که ابوحنیفه از آن حضرت سؤال کرد: آیا افعال بندگان مخلوق خداست؟ امام جواب داد: «از سه حالت خارج نیست: اول اینکه از جانب خدا باشد؛ دوم اینکه از جانب خدا و خلق باشد؛ و سوم اینکه از جانب خلق باشد. اگر افعال از جانب خدا باشد، مدح و ذم آن نیز، به خدا تعلق می گیرد. اگر از جانب خدا و مخلوق باشد، ذم و مدح به هر دو تعلق می گیرد و چون این دو وجه باطل است، ثابت می شود که وجه سوم درست است و آن این که افعال، مخلوق بنده باشد.»

سپس شیخ با استناد به آیات قرآن می گوید: خداوند جز فعل حسنات را خلق نمی کند؛^{۱۱} در صورتی که در افعال بندگان قبائح بسیار است.^{۱۲} احادیثی را که شیخ صدوق با استناد به آنها اعتقاد خود را بیان می کند، در کتابهای دیگر شیخ از جمله «عیون اخبار الرضا» و «معانی الاخبار» نیز آمده است. از طرفی علامه مجلسی پس از ذکر مطالب بالا به نقل از «اعتقادات» و «تصحیح الاعتقادات»، احادیث یاد شده را به این عبارت نقل می کند:

ابن عبدوس، عن ابن قتیبة، عن حمدان، عن الهروي، قال سمعتُ اباالحسن الرضا(ع) يقول: «افعال العباد مخلوقة، فقلت: یا بن رسول الله ما معنی مخلوقة؟ قال: مقدرة.»

ابن عبدوس، عن ابن قتیبة، عن الفضل، عن الرضا(ع)، فیما کتب للمامون من محض الاسلام: ان الله تبارک و تعالی لا یكلف نفساً الا وسعها و ان افعال العباد مخلوقة لله، خلق تقدیر لا خلق تکوین، و الله خالق کل شیء و لا نقول بالجبر و التفویض.^{۱۳}

ج) سهو النبی

شیخ صدوق یکی از علامات و نشانه های غلات و مفوضه را این می داند که آنها مشایخ و علمای قم را به تقصیر و کوتاهی در حق پیامبر (ص) و ائمه (ع) متهم می کنند.^{۱۴}

شیخ مفید پاسخ می دهد که نسبت دادن مشایخ قم به تقصیر علامت غلو نیست؛ زیرا در

۱۱- سجده ۷، ملک ۳.

۱۲- تصحیح الاعتقادات، ص ۴۲.

۱۳- بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۰.

۱۴- الاعتقادات، ص ۹۷.

میان آنها عده‌ای هستند که واقعا مقصرند. علامت غلو این است که کسی محقان را رادتمندان حقیقی به اهل بیت را به تقصیر متهم کند چه از قم باشد و چه غیر آن.

شیخ مفید در ادامه می‌گوید که از ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید مطلبی شنیده‌ام که نمی‌توان آن را تقصیر نامید و آن اینکه «اولین درجه غلو، نفی سهو از پیامبر است.» پس اگر او واقعا چنین مطلبی گفته باشد، با اینکه از علما و مشایخ قم است مقصر است. وی در ادامه می‌افزاید: عده‌ای از اهل قم بر ما وارد شدند که در حق اهل بیت و دین مقصر بودند و مراتب ائمه (ع) را پایین می‌آوردند تا جایی که گمان می‌کردند ائمه (ع) خیلی از مطالب را تازمانی که به قلب آنها الهام نشود نمی‌دانند، و عده‌ای از آنها قائل به این بودند که ائمه (ع) در بیان مسائل دین به رأی و ظن و گمان متوسل می‌شوند و با این همه، آنها ادعای عالم بودن نیز داشتند. بی‌شک این از مراتب تقصیر است.^{۱۵}

از آنجا که مسئله «سهو النبی» از مهم‌ترین مسائل اختلافی بین این دو عالم شیعی است، سعی کردیم نظرات ایشان را از سایر منابع پیرامون این موضوع جستجو کنیم. موضع گیری شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» ذیل حدیثی از امام صادق (ع) آمده است. شیخ مفید هم رساله‌ای جداگانه به نام «عدم سهو النبی» نوشته است.

شیخ صدوق علاوه بر حدیثی که در دفاع از عقاید خود پیرامون «سهو النبی» در «الفقیه» ذکر می‌کند، سعی کرده است به شبهاتی که پیرامون یکی از مهم‌ترین احادیث این بخش وارد شده است نیز پاسخ دهد. با توجه به این که در نقل این حدیث اختلافاتی وجود دارد، ما مفهوم آن را نقل می‌کنیم. روایت چنین است که روزی پیامبر (ص) نماز چهار رکعتی می‌خواند. در رکعت دوم نماز سهو اسلام می‌دهد. «ذوالیدین» آن حضرت را متوجه کرده و می‌پرسد: آیا نماز را شکستی یا اشتباه کردی و دچار سهو شدی. پیامبر (ص) جواب می‌دهد: «کل ذلک لم یکن». سپس از ابوبکر و عمر در مورد حرف «ذوالیدین» سؤال می‌کند که: «آکان أم لم یکن». آن دو می‌گویند: در رکعت دوم سلام دادی. پس پیامبر (ص) نمازش را تمام می‌کند.

حدیث دیگر درباره «سهو النبی» حدیثی است که شیخ صدوق در «الفقیه» نقل کرده و آن،

۱۵- تصحیح الاعتقادات، ص ۱۳۱.

این است:

«الحسن بن محبوب، عن الرباطي، عن سعيد الأعرج قال: سمعتُ أبا عبد الله (ع) يقول: إن الله تبارك و تعالی أنام رسول الله (ص) عن صلاة الفجر حتى طلعت الشمس. ثم قام، فبدأ، فصلى الركعتين اللتين قبل الفجر. ثم صلى الفجر وأسهاه في صلاته، فسلم في الركعتين. ثم وصف ما قاله ذی الشمالین، وإنما فعل ذلك به رحمة لهذه الأمة، لثلا يعير الرجل المسلم إذا هو نام عن صلاته أو سها فيها. فقال: قد اصاب ذلك رسول الله (ص)».

شیخ صدوق در فقیه در ذیل این حدیث می گوید: غلات و مفوضه منکر «سهو النبی» هستند و می گویند: «اگر جایز باشد که پیامبر در نماز دچار سهو شود جایز است در امر تبلیغ هم دچار سهو شود؛ زیرا نماز بر او واجب است همان گونه که تبلیغ بر او واجب است» و این مطلب درست نیست؛ به دلیل آن که پیامبر در اتفاقاتی که برای وی در اموری که با دیگران مشترک است رخ می دهد، مانند دیگران است. پیامبر باید نماز بخواند همان گونه که نماز خواندن بر دیگران واجب است، لیکن نبوت از امور اختصاصی پیامبر است و تبلیغ هم از شرائط نبوت است. بنابراین جایز نیست مانند نماز دچار سهو در آن شود؛ زیرا تبلیغ عبادتی مخصوص است ولی نماز عبادتی است مشترک.

از آن گذشته، اگر ما بگوئیم پیامبر به علت خوابیدن و به طور غیر ارادی نمازش قضا شد، در حقیقت بندگی او را اثبات کرده ایم؛ زیرا فقط خداست که او را خواب فرامی گیرد.

علاوه بر این، سهو پیامبر مثل سهو ما نیست؛ زیرا سهو ما از جانب شیطان است، لیکن شیطان تسلطی بر ائمه (ع) و اولیا ندارد و سهو او از جانب خداست تا به او بفهماند که او [پیامبر] هم بنده ای مخلوق است و باید خدا را عبادت کند.

منکرین «سهو النبی» می گویند که در میان صحابه کسی به نام «ذوالیدین» وجود ندارد. پس نه شخصی به این نام بوده و نه ماجرای به این شکل اتفاق افتاده. شیخ صدوق در پاسخ می گوید: «بر خلاف ادعای شما، این شخص کاملاً شناخته شده است و او «ابو محمد عمیر بن عبد عمر» معروف به «ذوالیدین» است و مخالف و موافق از او نقل حدیث کرده اند و من در کتاب «وصف قتال القاسطین بصفین» اخبار و احادیثی از او نقل کرده ام. شیخ ما محمد بن

فصلنامه

پیام

شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

استاد
مجتهد
آیت الله
عظمی

حسن بن احمد بن ولید می گفت: «اولین درجه از غلوف نفی سهو از پیامبر است.» و اگر بخوایم اخبار وارده در این زمینه را رد کنیم باید تمام اخبار و احادیث را رد کنیم.^{۱۶}

شیخ مفید رساله ای در باره «عدم سهو النبی» نوشته است که ما به چند نمونه از جواب ها و اشکال هایی که او به دیدگاه شیخ صدوق وارد کرده اشاره می کنیم و خواننده را به متن اصلی ارجاع می دهیم:^{۱۷}

۱- حدیثی که نقل شده خبر واحد است و خبر واحد علم آور نیست و نمی توان به قطع در مورد آن سخن گفت و عمل به آن، عمل بر اساس ظن و گمان است که مذموم است.

۲- شهرت حدیث «سهو النبی» از شهرت احادیثی که سایر انبیا را متهم می کند کمتر نیست؛ مانند این که حضرت یونس (ص) گمان کرد خدا نمی تواند بر او غلبه کند و یا حضرت داود (ع)، چون عاشق زن اوریا بن حنان شده بود، نقشه قتل او را کشید و زن او را تصاحب کرد و یا حضرت یوسف (ع) قصد زنا کرد و... همچنین برخی احادیث مشهوری که دلالت بر تشبیه خدا به مخلوقات می کند از این قبیل است. حال اگر بخوایم حدیث «سهو النبی» را به علت شهرت آن در میان فریقین پذیریم مستلزم پذیرش این احادیث نیز است.

۳- اکثر علمای شیعه قائل به این هستند که هر وقت متذکر شدیم که نماز قضایی به عهده داریم، باید اول نماز قضا را بخوانیم و سپس نماز ادا را، مگر اینکه وقت تنگ باشد. همچنین در روایت است که: «لا صلوة لمن علیه صلوة»؛ یعنی کسی که نماز واجبی بر عهده اوست نمی تواند نماز نافله بخواند. در صورتی که در حدیث «سهو النبی» که ذکر آن گذشت، پیامبر ابتدا نماز نافله می خواند آن گاه نماز صبح را قضا می کند.

۴- اگر بگوییم پیامبر به دلیل آن که نماز عبادتی مشترک بین او و دیگران است جایز است در نماز دچار سهو شود، پس جایز است در ماه رمضان هم دچار سهو شده و در ملاعام روزه خواری کند یا در مورد حکم خمر نیز دچار سهو شود و -العیاذ بالله- شرب خمر کند و... البته بنا به قول شیخ صدوق انجام این امور برای آن است که خدا برای او و سایرین از جمله

۱۶- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۶۱.

۱۷- شیخ مفید، عدم سهو النبی، ص ۳۲ تا ۳۷.

غلات ثابت کند که او مخلوق است و حکم سهو را به مردم پیاموزد که برای این حرف نیازی به آوردن دلیل نیست.

۵- شیخ صدوق قائل است که سهو پیامبر از جانب خداست؛ زیرا شیطان بر او سلطه ای ندارد و سهو دیگران از جانب شیطان است و آنان از شیطان پیروی می کنند. اگر این سخن درست باشد نتیجه اش این خواهد بود که همه اولیاء الله را که مانند پیامبر عصمت از سهو و خطا ندارند پیرو شیطان بدانیم.

۶- ما منکر نیستیم که ممکن است خواب بر پیامبر غلبه کند و نمازش قضا شود؛ زیرا این عیب و نقص نیست و از اختیار انسان خارج است. ولی سهو چنین نیست؛ همان طور که حکما اموال و اسرارشان را نزد کسی که دچار سهو است به ودیعت نمی گذارند، باینکه در مورد کسی که بیماری دارد چنین نیست. همچنین فقها احادیث کسی را که دچار سهو است قبول نمی کنند، مگر با شرایط خاص. پس فرق بسیار است بین خواب و سهو.

اما در مورد حدیثی که «ذوالیدین» پیامبر (ص) را متوجه اشتباهش کرد اشکالات زیر وارد شده است:

- ۱- حدیث خبر واحد است و هیچ قطعیتی ندارد.
- ۲- اختلاف شده است که نمازی که در روایت وصف آن آمده است چه نمازی بوده: ظهر، عصر و یا عشاء و این باعث وهن حدیث و اسقاط و ترک و طرد آن است.
- ۳- پیامبر در جواب «ذوالیدین» که پرسیده بود: «آیا فراموش کردی یا نماز را شکستی؟» فرمود: «کل ذلک لم یکن» که هر دو را نفی می کند. این جواب پیامبر به سؤال «ذوالیدین» پاسخ مناسبی نیست و متناسب با سؤال نمی باشد.
- ۴- در شیوه جبران نماز هم اختلاف است. عراقی ها می گویند که پیامبر نماز را اعاده کرد و حجازی ها می گویند که آن را ادامه داد و فقط دو سجده سهو به جا آورد. برخی از شیعیان هم که به این حدیث اعتقاد دارند می گویند که نمازش باطل بوده و آن را اعاده کرده است.
- ۵- گفته شده است که اگر «ذوالیدین» مشهور است، چرا او را با نام و صفت می شناسانید.

فصلنامه



شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

سید
علی
کاظم
مطهری

از آن گذشته، مادر کتب فقها و اصول آنها حدیثی از این شخص ندیده‌ایم. حتی اگر بپذیریم چنین شخصی وجود داشته، آیا شخص دیگری از اطرافیان پیامبر متوجه اشتباه آن حضرت نشده و آیا مورد اطمینان تر از ابوبکر و عمر آنجا نبوده که پیامبر در مورد صحت گفتار «ذوالیدین» از او سؤال کند.^{۱۸}

علامه مجلسی در بحار پس از بیان نظر شیخ صدوق می‌گوید: «امامیه بر عصمت پیامبر (ص) کواثمه (ع) از گناهان صغیره و کبیره - چه عمدی و چه سهوی - اجماع دارند و کسی مخالف آن نیست جز شیخ صدوق و شیخ او ابن ولید که برای پیامبر، سهو از جانب خدا (و نه از جانب شیطان) را جایز می‌دانند. اکثر علمای شیعه علاوه بر محرمات و واجبات، در سایر اعمال نیز سهو را موجب دوری و نفرت مردم می‌دانند و آن را نفی می‌کنند. سپس علامه اشاره می‌کند که این قول شاذ، مخالف آیات و احادیث است و علمای شیعه این عقیده و احادیث مربوط به آن را طرد کرده‌اند.^{۱۹}

فصلنامه



شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

۳- استناد به احادیث مفرد، ضعیف، شاذ و...

در بسیاری از موارد اختلافاتی که دیده می‌شود - بنا به قول شیخ مفید - ناشی از آن است که شیخ صدوق احادیثی را مبنای نظر خود قرار داده که ضعیف، یا شاذ و... است؛ یا اگر چنین نیست مفرد و خبر واحد است. به عقیده شیخ مفید، اعتقادات را نمی‌توان از احادیث مفرد اخذ کرد؛ زیرا هیچ قطعیتی به صدور آنها از ناحیه معصوم وجود ندارد. شیخ مفید در موارد بسیاری، این اشکال را مطرح می‌کند و مادر ادامه به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

الف) عرش و حاملان آن

شیخ صدوق می‌گوید: «اعتقادنا فی العرش أنه جملة جميع الخلق، و العرش فی وجه الآخر هو العلم».^{۲۰} سپس احادیثی را در این زمینه نقل می‌کند. از جمله روایتی را از امام صادق (ع) در تفسیر آیه «الرحمن علی العرش استوی»، به این عبارت نقل می‌کند: «استوی

۱۸- شیخ مفید، عدم سهو النبی.

۱۹- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۴.

۲۰- الاعتقادات، ص ۴۵.

علی العرش، فلیس شیءٌ أقرب الیه من شیء»^{۲۱}.

سپس در مورد عرش که شامل همه خلق است می گوید:

«حاملان آن هشت نفر از ملائکه هستند که هر کدام از آنها هشت چشم دارند و هر چشمی طبقه ای از دنیا است. یکی از آنها به صورت انسان است که رزق را از خدا برای انسان ها طلب می کند. یکی به صورت گاو نر است که رزق را از خدا برای بهائم طلب می کند. یکی به صورت شیر است که رزق را از خدا برای درندگان طلب می کند. یکی به صورت خروس است که رزق را از خدا برای پرندگان طلب می کند. این چهار نفر در دنیا هستند و در قیامت هشت نفرند.»

آن گاه در مورد معنای دوم عرش می گوید: «اما عرش که علم است، حاملان آن چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین هستند. اما چهار نفر اولین: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (ع) هستند. اما چهار نفر آخرین: محمد (ص)، علی (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) می باشند.»

شیخ صدوق در ادامه می گوید: «این احادیث به وسیله اسانید صحیح از معصومین برای ما روایت شده است. چهار نفر از اولین هستند؛ زیرا انبیاء پیشین بر چهار شریعت بودند: شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، و علوم قبل از ایشان به آنها می رسد. بعد از آنها علوم به محمد (ص) و علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) و سایر ائمه (ع) می رسد.»^{۲۲}

شیخ مفید می گوید که «عرش» در لغت به معنای «ملک» است، و دلایلی از اشعار جاهلی و آیات قرآن در تأیید آن ذکر می کند. سپس می گوید:

«فعرشُ الله، فهو ملکه، و استواءه علی العرش هو استیلاءه علی الملک، و العرب تصف الاستیلاء بالاستواء...» «قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق»، یرید به: قد استوی علی العراق»^{۲۳}.

شیخ صدوق درباره ملائکه حامل عرش می گوید: «و اما عرش که ملائکه آن را حمل

۲۱- توحید صدوق، ص ۳۱۵، باب معنی الرحمن علی العرش استوی، ح ۱ و کافی، ج ۱، ص ۹۹، باب الحرکه و الانتقال، ح ۶.

۲۲- الاعتقادات، ص ۴۵.

۲۳- تصحیح الاعتقادات، ص ۷۵.

می‌کنند،^{۲۴} عرشی است که خدا در آسمان چهارم آفریده و ملائکه، مأمور حمل و تعظیم و بزرگداشت آنند؛ همان گونه که در زمین خانه‌ای خلق و بشر را به حج و زیارت آن امر کرده است. در حدیثی آمده است که: «خداوند خانه‌ای زیر عرش آفریده، که ملائکه آن را زیارت و حج می‌کنند، و آن را «بیت المعمور» نامیده؛ و در آسمان چهارم خانه‌ای آفریده و آن را «بیت الضراح» نامیده و ملائکه را به حج و زیارت آن امر کرده؛ و «بیت الحرام» را در زمین در زیر «بیت الضراح» خلق کرده».^{۲۵}

هم چنین از امام صادق (ع) روایت شده است که: «اگر سنگی از عرش بیفتد، بر پشت بام «بیت المعمور» می‌افتد، و اگر از «بیت المعمور» سنگی بیفتد بر پشت بام «بیت الحرام» سقوط می‌کند؛ و خدا عرش را برای سکونت خودش خلق نکرده زیرا شأن حضرت حق - جل و علا - بالاتر از آن است. بلکه آنرا برای تکریم و بزرگداشت خود، خلق کرده؛ و آن را متعلق به خود قرار داده و به ملائکه امر کرده که آن را حمل کنند؛ همان گونه که در زمین مسجد الحرام را».^{۲۶}

شیخ مفید می‌گوید: «اما توصیف عرش به علم، از جنبه مجاز است نه حقیقت؛ و وجهی برای تأویل «الرحمن علی العرش استوی» به «انه احتوی علی العلم»، به معنی: «او مسلط و مالک بر علم است» نیافتیم؛

اما احادیثی که شیخ صدوق در باب توصیف ملائکه حاملین عرش آورده، احادیث مفرد و آحادی است که در مورد آنها قطعیتی نیست و بهتر است در مورد آنها توقف کرد؛ و «عرش» به قطع همان «ملک» است و عرشی که حمل می‌شود جزئی از «ملک» است که برای عبادت ملائکه آن را حمل می‌کنند».^{۲۷}

ب) نزول قرآن در «لیلة القدر»

شیخ صدوق می‌گوید: قرآن در شب قدر به طور کلی و یکجا به «بیت المعمور» نازل شد.

۲۴- بحار، ج ۵۵، ص ۸.

۲۵- همان.

۲۶- همان.

۲۷- تصحیح الاعتقادات، ص ۷۵.

سپس از «بیت المعمور»،^{۲۸} در طول ۲۰ سال نازل شد؛^{۲۹} و خداوند به پیامبر علم کلی آن را داد و به او فرمود: «ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی علیک وحیه و قل رب زدنی علما» (طه/۱۷)؛ یعنی: «پیش از آن که وحی قرآن بر تو تمام شود به خواندنش شتاب مکن و بگو: پروردگارا به دانش من بیفز».

«و لا تُحَرِّک به لسانک لِتَعَجَلَ بِه ان علینا جمعَه و قرآنه فاذا قرأناه فَاتَّبِع قرآنه ثم ان علینا بیانَه» (قیامه/۱۶-۱۹)؛ یعنی: «با شتاب زبان به خواندن قرآن حرکت مده؛ زیرا جمع آوری و خواندن آن بر عهده ماست و هنگامی که آن را بر تو خواندیم، از آن پیروی کن؛ آن گاه بیانش به عهده ماست».^{۳۰}

شیخ مفید می گوید: «ابو جعفر صدوق بر اساس خبر واحدی حکم کرده است که علم آور و تکلیف آور نیست»؛^{۳۱} و نزول قرآن در حوادث گوناگون، خود دلیلی بر رد نزول دفعی قرآن است. در مورد خیر نزول قرآن در «لیلة القدر» باید گفت مقداری از قرآن در شب قدر نازل شده است و سپس تا وفات نبی (ص) ادامه داشته است. ولی نزول دفعی قرآن در «لیلة القدر» با توجه به ظواهر قرآن و اخبار متواتر، و اجماع علما بعید به نظر می رسد».^{۳۲}

علامه مجلسی بعد از نقل این اقوال در «بحار» بیانی دارد که خلاصه آن این است: «آنچه از اخبار مستفیض برداشت می شود این است که خدا همه کتب آسمانی را قبل از نزول و پیش از خلق آسمان و زمین، در لوح محفوظ ثبت کرده. سپس در هر زمان بر اساس مصالح موجود، مقداری از آن را نازل کرده است. از جهت انطباق با پیش آمدها باید گفت که خداوند به آنچه بعداً مردم خواهند گفت و اتفاقاتی که برای آنها خواهد افتد و سؤالاتی که از پیامبران خواهند پرسید عالم است و جواب همه آنها در قرآن که در لوح محفوظ است ثبت شده؛ و هیچ بعید نیست که خدا همه قرآن را بر پیامبر نازل کرده و دستور داده باشد که آن را بر مردم

۲۸- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۰ و اصول اف، ج ۲، ص ۴۶، باب النوادر، ح ۶.

۲۹- اصول اف، ج ۲، ص ۴۶۰، باب النوادر، ح ۶.

۳۰- الاعتقادات، ص ۸۱.

۳۱- امالی، سید مرتضی، ج ۴، ص ۱۶۱.

۳۲- المنار، ص ۱۷۱ و ۱۷۲، ج ۲ و تصحیح الاعتقادات، ص ۱۲۳.

نخواند تا آن که هر قسمتی از آن را در زمان معین و مناسب برای تبلیغ نازل کند».

آنچه شیخ صدوق بیان کرده، در حقیقت تلاشی است برای جمع بین آیات و احادیثی که در این زمینه وارد شده است. زیرا آیات قرآن دلالت بر آن دارند که قرآن در شب قدر نازل شده و ظاهر آیات این را می‌رساند که منظور، همه قرآن است؛ و احادیث دلالت بر آن دارند که قرآن در طول بیست یا بیست و سه سال نازل شده است؛ و بعضی دیگر بیان کننده آن است که آغاز نزول قرآن مبعث پیامبر بوده است؛ و در نهایت شیخ صدوق این احادیث را این طور جمع بندی می‌کند:

در شب قدر قرآن از لوح محفوظ به آسمان چهارم نازل شد تا از آنجا به تدریج بر زمین نازل شود؛ و در اولین شب ماه رمضان همه قرآن بر پیامبر نازل شد برای آن که پیامبر به آن علم پیدا کند و نه اینکه آن را برای مردم قرائت کند. سپس نزول قرآن را به طور آیه به آیه و سوره به سوره در مبعث یا روز دیگر شروع کرد تا آن را بر مردم تلاوت کند. این جمع بندی را اخبار و احادیث نیز تأیید می‌کنند. البته به وجوه دیگری نیز می‌توان قائل بود که در باب «لیلة القدر» به آن اشاره می‌کنیم.^{۳۳}

ج) شهادت ائمه

شیخ صدوق بعد از توضیح درباره غلو و غالیان، تاریخ وفات و شهادت ائمه (ع) را ذکر و چنین بیان می‌کند که: «قد اخبر النبي (ص) و الأئمة (ع) أنهم مقتولون. فمن قال انهم لم يقتلوا فقد كذب؛ و من كذبهم فقد كذب الله و كفر به و خرج من الاسلام.» همچنین شیخ صدوق به بیان نحوه شهادت ائمه (ع) و قاتلین آنها پرداخته و می‌گوید: «اعتقادنا فی النبي (ص) انه سم فی غزوة خیبر فمازالت هذه الأكلة تعاده، حتی قطعت ابهره فمات منها؛ و امیر المؤمنین (ع) قتله عبدالرحمن بن ملجم (لعنه الله) و دفن بالغری؛ و الحسن بن علی (ع) سمته امرأته جعدة بنت الأشعث الکندی فمات من ذلك؛ و الحسين بن علی (ع) قتل بکربلاء قاتله سنان بن انس (لعنه الله)؛ و علی بن الحسین سید العابدین (ع) سمه الولید بن عبدالملک فقتله؛ و الباقر محمد بن علی (ع) سمه ابراهیم بن ولید فقتله؛ و الصادق سمه المنصور فقتله؛ و موسی بن جعفر (ع) سمه

۳۳- بحار، ج ۸، ص ۴ و ۲۵۳.

هارون الرشید فقتله؛ والرضا علی بن موسی (ع) قتلہ المأمون بالسم؛ وایو جعفر محمد بن علی (ع) قتلہ المعتصم بالسم؛ وعلی بن محمد (ع) قتلہ المعتضد بالسم؛ والحسن بن علی العسکری (ع) قتلہ المعتمد بالسم».^{۳۴}

شیخ مفید در مورد شهادت ائمه (ع) قائل به تفصیل شده است. وی در مورد حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می گوید که آنها کشته شدند و هیچ کدام به مرگ طبیعی از دنیا نرفتند و حضرت کاظم (ع) و به احتمال قوی حضرت رضا (ع) نیز مسموم شدند. در مورد سایر ائمه (ع) معتقد است که راهی برای حکم کردن نیست و اخبار در این زمینه، بیشتر برای تهییج مردم بوده و نمی توان به یقین رسید.^{۳۵}

د) کیفیت نزول وحی

شیخ صدوق در بیان چگونگی نزول وحی می گوید: «بین دو چشم اسرافیل لوحی وجود دارد؛ و هرگاه خدا اراده کند که به رسولان وحی کند، لوح را مقابل اسرافیل قرار می دهد. اسرافیل در آن نگاه می کند و از روی آن مطالبی را می خواند و آن را به میکائیل القاء می کند و میکائیل آن را به جبرئیل القاء می کند و جبرئیل هم به انبیاء».^{۳۶}

شیخ مفید می فرماید: مطلبی که شیخ صدوق نقل کرده، از احادیث شاذی است که با گفته خود شیخ در باب لوح و قلم نیز تعارض دارد؛ زیرا در آنجا گفته بود که لوح و قلم دو فرشته هستند.

آن گاه شیخ مفید به توضیح و تفسیر لغوی و اصطلاحی وحی و بیان انواع و کاربردهای آن می پردازد و می نویسد: «فَأَمَّا الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ (ص)، فَقَدْ كَانَ تَارَةً بِإِسْمَاعِيلَ الْكَلَامِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ؛ وَتَارَةً بِإِسْمَاعِيلَ الْكَلَامِ عَلَى أَلْسِنِ الْمَلَائِكَةِ».

هم چنین در مورد آنچه صدوق درباره کیفیت نزول وحی ذکر کرده می گوید: آنچه شیخ صدوق ذکر کرده، حدیث شاذ است و ما از روی قطع و یقین در مورد آن نمی توانیم سخن بگوییم و قطعیتی در مورد آن نیست؛ زیرا درباره آن نه خبر متواتر و آیه ای از قرآن داریم و نه

۳۴- الاعتقادات، ص ۹۹.

۳۵ تصحیح الاعتقادات، ص ۱۳۱.

۳۶- الاعتقادات، ص ۸۱.

علما بر آن اجماع دارند. پس بهتر است که در مورد آن توقف کنیم. سپس می‌گوید: این که شیخ صدوق در این مورد قطعیت به خرج داده و آن را علم به حساب آورده، نوعی تقلید است که ما از آن به دور هستیم.^{۳۷}

البته علامه مجلسی در بحار در مورد لوح و قلم و ملک بودن آن دو می‌نویسد: «و لا ینافی انتقاش الاشیاء فیہ (اللوح) کونه ملکاً».^{۳۸}

هـ) استطاعت

در این باره شیخ صدوق می‌فرماید: «اعتقاد ما در این باب، سخن امام کاظم (ع) است. از آن حضرت سؤال شد: آیا بنده مستطیع می‌شود؟ حضرت فرمود: «نعم بعد اربع خصال: أن یکون مخلقی السرب، صحیح الجسم، سلیم الجوارح، له سبب وارد من الله تعالی. فإذا تمت هذه فهو مستطیع». فقیل له مثل ای شی؟ قال: یکون الرجل مخلقی السرب، صحیح الجسم، سلیم الجوارح، لا یقدر أن یزنی الا أن یری امرأة، فإذا وجد المرأة، فاما أن یعصم، فیمتنع کما امتنع یوسف، واما أن یخلی بینہ و بینہا، فیزنی، فهو زان و لم یطع الله باکراه و لم یعص بغلبة».^{۳۹} شیخ صدوق بعد از ذکر این حدیث، دو حدیث دیگر نیز در تکمیل سخن خود می‌آورد.

به عقیده شیخ مفید این حدیث شاذ است. وی معتقد است که استطاعت در حقیقت همان صحت و سلامت است. امکان دارد کسی مستطیع باشد ولی وسیله انجام کار وجود نداشته باشد و یا از انجام کار منع شده باشد. ممنوعیت تعارضی با توانایی و استطاعت ندارد. بلکه ممنوعیت بر فعل تعلق می‌گیرد نه بر استطاعت. از این رو، ممکن است کسی برای ازدواج مستطیع باشد ولی همسری نیابد.

و در آیه «و من لم یستطع منکم طو لاً أن ینکح المحصنات المؤمنات...» (نساء/ ۲۵)

ترجمه: «هر کس از شما که نمی‌تواند با زنان مؤمن ازدواج کند، با کنیزانی که مالک آنها هستید ازدواج کند»، این آیه در خصوص کسی است که توانایی ازدواج دارد ولی همسر مؤمنی نمی‌یابد.

۳۷- تصحیح الاعتقادات، ص ۱۲۰.

۳۸- بحار، ج ۱۸، ص ۲۴۶ و ۲۴۸.

۳۹- الاعتقادات، ص ۳۸.

پس شیخ صدوق چگونه گمان کرده است که از شروط استطاعت بر زنا، وجود زن است؛ زیرا انسان با نبود زن هم قادر به زنا است و توانایی آن را دارد. لذا اگر حدیثی که شیخ صدوق نقل کرده درست باشد، مراد از استطاعت در آنجا راحتی انجام کار است و نبود وسیله برای انجام کار، منافاتی با توانایی بر انجام آن ندارد.^{۴۰}

نکته در خور توجه این که علامه مجلسی این حدیث شیخ صدوق را با کمی اختلاف از امام رضا (ع) نیز نقل کرده است. به نظر می‌رسد با توجه به این که هر دو امام کنیه ایشان «ابوالحسن» است، تصحیفی صورت گرفته باشد. سپس علامه بیانی دارد به این عبارت: «السبب الوارد من الله هو العصمة او التخلية».^{۴۱}

۴- اشتباه در برداشت و فهم از احادیث

برخی از اختلاف نظرها ناشی از تفاوت فهم ایشان از احادیث است. شیخ مفید به جنبه‌ای از حدیث توجه دارد و مطلبی از آن برداشت می‌کند و شیخ صدوق به جنبه دیگر. یا شیخ مفید توضیح و تفسیر بیشتری در مورد احادیث داده است.

الف) قضا و قدر

شیخ صدوق در این باب، اخباری درباره نهی از صحبت پیرامون قضا و قدر نقل می‌کند. از آن جمله حدیثی است که حضرت علی (ع) در جواب کسی که از وی پیرامون قدر سوال کرده است می‌فرماید: «بحر عمیق فلاتلجه، طریق مظلم فلاتسلکه، سرالله فلا تنکلفه».^{۴۲} سپس حدیثی طولانی از آن حضرت به این مضمون نقل می‌کند: «قدر الهی چون دریایی است که خورشیدی در قعر آن نورافشانی می‌کند و شایسته نیست کسی از آن مطلع شود. در غیر این صورت مخالفت با خدا کرده و جایگاهش دوزخ است».^{۴۳}

شیخ مفید می‌گوید در صورت قبول این احادیث دو احتمال وجود دارد:

۴۰- تصحیح الاعتقادات، ص ۶۳.

۴۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۷.

۴۲- التوحید، ص ۳۶۵، باب القضا و القدر، ح ۳.

۴۳- الاعتقادات، ص ۳۴.

۱- حدیث با توجه به ظرفیت مخاطب بوده است و چون وی ظرفیت نداشته، معصوم او را نهی کرده است. لذا این نهی شامل عموم مردم نمی شود.

۲- شاید منظور از نهی از صحبت درباره قضا و قدر الهی، نهی از صحبت و سؤال پیرامون حکمت خلق مخلوقات و علل و اسباب آنها باشد. زیرا این مطلب از اموری است که باید تعبداً پذیرفت و دلایل آن پنهان است و جستجو درباره آن باعث گمراهی است.^{۴۴}

ب) نهی از جدل درباره باری تعالی

شیخ صدوق معتقد است که نباید درباره خداوند جدال کرد. زیرا سرانجام این امر نامطلوب است و در ادامه احادیثی را در این باره ذکر می کند. به طور مثال حدیثی از حضرت صادق (ع) نقل می کند که از آن حضرت درباره معنای آیه: «وان الی ریک المنتهی» (نجم/۵۳) سوال شد. حضرت فرمودند: «اذا انتهی الکلام الی الله تعالی».^{۴۵}

سپس حدیثی نقل می کند درباره این که چشم و قلب جسمانی ضعیف تر از آن است که ملکوت آسمان و زمین را دریابد.^{۴۶} آن گاه می گوید: «والجدل فی جمیع امور الدین منهی عنه».^{۴۷}

هم چنین حدیثی از حضرت علی (ع) نقل می کند به این عبارت که: «من طلب الدین بالجدل تزندق» و نیز حدیثی از امام صادق (ع) که فرمودند: «یهلک اصحاب الکلام و ینجو المسلمون، ان المسلمین هم النجباء».^{۴۸}

در ادامه می گوید: «اما احتجاج بر مخالفین به وسیله احادیث ائمه (ع) و معارف آنها برای کسانی که به علم کلام مسلط اند، آزاد است ولی از سایرین منع شده است».

شیخ مفید جدال را دو نوع می داند: جدال حق و جدال باطل. وی می گوید: ما مأمور به جدال حق هستیم و از جدال باطل نهی شده ایم. شیخ مفید برای اثبات این ادعا به آیات زیر

۴۴- تصحیح الاعتقادات، ص ۴۴.

۴۵- توحید، ص ۴۵۶، باب نهی عن الکلام والمرء، ح ۹ و کافی، ج ۱، ص ۷۲، باب نهی عن الکلام فی کیفیه، ح ۲.

۴۶- توحید، همان و کافی، ج ۱، ص ۷۳، باب نهی عن الکلام فی کیفیه، ح ۸.

۴۷- الاعتقادات، ص ۴۲.

۴۸- توحید، ص ۴۵۸، باب نهی عن الکلام والمرء، ح ۲۲ و بصائر الدرجات، ص ۵۴۹، ح ۵۰۴.

اشاره می کند:

«و جادلهم بالتي هي احسن» (نحل ۱۲۵)

«ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن» (عنکبوت ۴۷)

«قالوا يا نوح قد جادلتنا فأكثرت جدانا» (هود/۳۲)

در این آیات تلویحاً امر به جدال شده است، و یا از جدال حضرت نوح با قومش خبر می دهد، و این مطلب مخالف نظر شیخ صدوق درباره نهی از جدال در دین است.

هم چنین درباره جدال باطل، به برخی آیات استشهاد می کند:

«الم تر آلی الذین یجادلون فی آیات اللہ انی یصر فون» (مؤمن/۶۹)

«الم تر آلی الذی حاج ابراهیم فی ربه» (بقره/۲۵۸) و...

در ادامه شیخ مفید به ذکر احادیثی درباره احتجاجات ائمه (ع) و اصحابشان با مخالفین می پردازد. از جمله روایتی را از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت شخصی را از علم کلام نهی و دیگری را بدان امر کرد. در این حال بعضی از اصحاب از حضرت سوال کردند: چرا فلانی را نهی و فلانی را امر کردی؟ حضرت فرمود: شخصی را که امر کردم بینش قوی تری به حجت ها و دلایل داشت. از این حدیث چنین برداشت می شود که نهی از کلام برای عده ای، به دلیل بیم فساد در اعتقاد آنها بوده است.

اما درباره نهی از جدال درباره خدا باید گفت: این امر مربوط به تشبیه خدا به خلق و ظالم دانستن او در حکم است. اما صحبت درباره توحید و نفی تشبیه از او، این وظیفه ماست. شیخ مفید برای بحث بیشتر درباره این احادیث به سایر کتابهایش از جمله «الارکان فی دعائم الدین» و «الکامل فی علوم الدین» و «عقود الدین» ارجاع می دهد. در آخر نیز متذکر می شود که نظر با مناظره تفاوت می کند. شاید «مناظره» به دلیل تقیه حرام شمرده شده است. ولی «نهی از نظر» باعث روی آوردن به تقلید در عقاید که امری مذموم است می شود.^{۴۹}

ح) بدا

شیخ صدوق نظر بیهود را درباره این که معتقدند که خدا پس از فراغت از امری به امور

فصلنامه

کتابخانه

شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

اسماعیل آیتامی

۴۹- تصحیح الاعتقادات، ص ۶۸.

دیگر می پردازد، نفی می کند و می گوید: «بل هو تعالی کل یوم هو فی شأن لا یشغله شأن عن شأن». به اعتقاد ما خدا آنچه را بخواهد محو و آنچه را بخواهد تثبیت می کند و ام الكتاب نزد اوست: «وانه لا یمحوا الا ما کان و لا یثبت الا ما لم یکن»؛ وی می گوید بدا چنان که یهود گفته اند و سایر مخالفین مذهب ما را بدان متهم کرده اند نیست.

سپس این حدیث را نقل می کند که: «ان الله تعالی یؤخر ما یشاء و یقدم ما یشاء». ۵۰ هم چنین نسخ شرایع و کتب توسط شریعت های بعدی را نمونه ای برای این تقدیم و تأخیر می داند و احادیثی را در نفی بدا نقل می کند: قال الصادق (ع): «من زعم أن الله بدا [له] فی شی یوم، لم یعلمه أمس، فأبرؤ منه» ۵۱ و قال (ع): «من زعم أن الله تعالی بداله فی شی بداء ندامة، فهو عندنا کافر بالله العلی العظیم».

در بیان و توضیح حدیث امام صادق (ع) که «مابدا لله فی شی کما بدا له فی ابني اسماعیل»؛ یعنی: «از خداوند سبحان امری آشکار نشد آنچنان که در مورد فرزندم اسماعیل آشکار شد»، شیخ صدوق چنین توضیح می دهد که «إذا اخترمه قبلي ليعلم انه ليس بامام». ۵۲ اما شیخ مفید در این باره می گوید: «قول الامامية في البداء طريقه السمع دون العقل». ۵۳ بداء در لغت به معنای ظهور است. شیخ مفید با توجه به آیاتی از قرآن و کلام عرب چنین نتیجه می گیرد که بدا به امری اطلاق می شود که علم و یا ظن قوی به آن نداشته ایم ولی اتفاق افتاده است. بعد در توضیح «بدا الله فی کذا» آن را به «ظهر له فيه، ظهر منه فيه» معنا می کند. بدا به معنی به عقب افتادن نظر و آشکار شدن امر پنهانی برای خدا نیست. در مورد حدیث امام صادق راجع به اسماعیل هم از امام صادق (ع) نقل می کند که: «برای اسماعیل کشته شدن بنا به شرایطی ثبت شده بود و من دعا کردم و از خدا درخواست تغییر آن را کردم و با تغییر شرایط، نتیجه هم تغییر کرد و کشته شدن از او برداشته شد». سپس شیخ مفید به بررسی اجل معلق و مسمی می پردازد.

۵۰. التوحید، ص ۳۳۲، باب البداء، ح ۳ ولین، الکافی، ج ۱، ص ۱۱۴، باب البداء، ح ۳.

۵۱. کمال الدین، ص ۶۹، باب الاعتراض الزیدیه علی الامامیه.

۵۲. التوحید، ص ۳۳۶، باب البداء، ح ۱۰.

۵۳. اوائل المقالات، ص ۵۳.

فصلنامه

بهار و تابستان ۸۳
شماره نهم و دهم

با توجه به آنچه که شیخ مفید راجع به بدا گفت می توان دلیل برائت امام صادق (ع) را از بدادر دو حدیثی که شیخ صدوق نقل کرد فهمید. در حدیث اول «علم خدا به چیزی نسبت داده شده است که قبلاً نسبت به آن جاهل بوده» و در حدیث دوم «پشیمانی برای خدا تصور شده است»؛ واضح است که نسبت جهل و پشیمانی به خدا پذیرفته نیست.

به بیان دیگر امام برداشت کسانی را که بداء را به معنی ندامت و یا جهالت و تغییر در علم خدا می دانند نفی کرده و از آنها برائت می جوید.^{۵۴}

د) اراده و مشیت

شیخ صدوق مبنای اعتقادات شیعه در این موضوع را حدیثی از امام صادق (ع) می داند که فرمودند: «شاء الله و اراد ولم یحب و لم یرض، شاء آن لایکون شی الا بعلمه و اراد مثل ذلک و لم یحب آن یقال له ثالث ثلاثه و لم یرض لعباده الکفر».^{۵۵}

در توضیح بیشتر این مطلب، آیاتی را که در آنها ماده «اراده» به کار رفته ذکر می کند و نظر مخالفین را که شیعه را متهم می کنند به این که آنها معتقدند که خداوند معاصی را اراده کرده است مورد نقد قرار می دهد. آن گاه می گوید: عقیده ما این است که خداوند اراده کرده است که معصیت گناهکاران برخلاف طاعت بندگان خدا باشد. خداوند به معاصی قبل از به وجود آمدن آنها علم دارد، لیکن معاصی از جهت فعل، به او منسوب نیستند.

به عنوان مثال، در مورد قتل امام حسین (ع) می گوئیم: خداوند در مورد قتل امام حسین (ع) اراده کرده بود که این امر معصیت و خلاف طاعت باشد و از آن نهی کرده و آن را قبیح شمرده بود و به آن راضی نبود. لیکن به اجبار جلوی آن را نگرفت و تنها از آن نهی کرد. از طرفی خداوند از قبل می دانست که امام حسین (ع) شهید می شود و به سعادت ابدی نایل می آید. شیخ صدوق در پایان چنین می گوید: «ما شاء الله کان و ما لم یسأل لم یکن».^{۵۶}

شیخ مفید در ابتدا شیخ صدوق را متهم می کند که به ظاهر احادیث عمل کرده و در آنها دقت نظر به خرج نداده و به روایان اعتماد نموده است و به همین دلیل حرف های وی متناقض

۵۴. تصحیح الاعتقادات، ص ۶۵.

۵۵. التوحید، ص ۳۳۹، باب المشیه و الاراده، ج ۹ و الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷، باب المشیه و الاراده، ح ۵.

۵۶. الاعتقادات، ص ۳۰.

است. سپس عقیده خود را در این باره بیان می کند و می نویسد: «ان الله تعالى لا يريد الا ما حسن من الافعال ولا شاء الا الجميل من الاعمال ولا يريد القبائح ولا شاء الفواحش؛ تعالى الله عما يقول المبطلون علواً كبيراً».

سپس شیخ مفید آیاتی از قرآن را نقل می کند و در آخر می گوید: «مجبوره به هیچ وجه نمی خواهند بگویند خداوند معاصی و کفر را اراده کرده است ولی گفته ها و دلایل آنها جز به این امر منجر نمی شود. زیرا آنها می گویند خداوند به اعمال قبیح علم دارد و اراده کرده که این علم او تحقق پیدا کند. پس خداوند در حقیقت قبايح و زشتی ها را اراده کرده است. این مثل آن است که کسی بگوید من زید را دشنام نمی دهم ولی ابو عمر را دشنام می دهم و حال آن که ابو عمر همان زید است.»^{۵۷}

ه) تقيه

شیخ صدوق تقيه را واجب دانسته و می گوید: هر کس آن را ترک کند مثل این است که نماز را ترک کرده. در ادامه می گوید: وجوب تقيه تا قبل از قیام قائم (عج) است و اگر کسی قبل از قیام حضرت مهدی (عج) تقيه را ترک کند، از مذهب امامیه خارج شده و با خدا و رسولش مخالفت کرده است. در ادامه نمونه هایی از آیات و احادیث مربوط به تقيه را ذکر می کند. شیخ مفید در ابتدا تقيه را چنین تعریف می کند که تقيه کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد است هنگامی که مترتب ضرری در دین یا دنیا باشد؛ و وجوب آن بسته به علم یا ظن قوی به ضرورت آن است؛ و هنگامی که اظهار حق ضرری را متوجه دین یا دنیای انسان نکند تقيه نیز واجب نیست. سپس می گوید: «شیخ صدوق مطلب را به اجمال بیان کرد و اگر کمی دقت می کرده به خطا نمی رفت.»^{۵۸}

و) جبر و تفویض

شیخ صدوق می گوید: اعتقاد ما در باب جبر و تفویض، کلام امام صادق (ع) است که فرمود: «الاجبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین». سؤال شد که «امر بین الامرین» چیست؟ امام فرمود: «ذلک مثل رجل رأته علی معصية فنهيته فلم ينته، فتركته ففعل تلك المعصية،

۵۷- تصحیح الاعتقادات، ص ۴۸.

۵۸- تصحیح الاعتقادات، ص ۱۳۷.

فليس حيث لا يقبل منك فتركته كنت أنت الذي أمرته بالمعصية».^{۵۹}

شیخ مفید قسمت دوم روایت را مرسل می‌داند ولی متعرض آن نمی‌شود و سراغ تعریف جبر و تفویض می‌رود و می‌گوید: جبر یعنی اینکه خدا بندگان را مجبور به اعمالشان کند و این به معنای خلق افعال بندگان توسط خداست. تفویض هم به این معناست که خدا بندگان را آزاد گذاشته تا هر چه می‌خواهند انجام دهند و این اعتقاد زنادقه و اباحی‌گران است. اما «امر بین الأمرین» یعنی خدا به بندگان قدرت و امکان انجام افعال را داده است ولی برای آنها حدودی تعیین کرده است که نباید از آن تعرض کنند و برای آن افعال وعد و وعید در نظر گرفته است.^{۶۰}

در توضیح این مطلب باید گفت: «امر بین الأمرین» مثل این است که تو کسی را که کار اشتباهی می‌کند از انجام آن نهی کنی ولی آن شخص به نهی تو عمل نکند و کارش را انجام دهد. در این صورت چنین نیست که تو به او امر کرده باشی. در این مثال، تو او را نهی کرده‌ای و ابزار کار را نیز از او نگرفته‌ای تا قادر به انجام کار نباشد؛ یعنی قدرت انجام کار را دارد ولی اجازه آن را ندارد و این همان است که شیخ مفید فرمود.

فصلنامه



شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

۵- تأثیر پذیری از سایر مذاهب و مکاتب

شیخ مفید برخی از عقاید شیخ صدوق را برگرفته از عقاید اهل تناسخ، نصاری یا سایر ادیان دانسته و برخی عقاید او را همسان با سایر ادیان و آئین‌ها می‌داند.

الف) بهشت و دوزخ
شیخ صدوق در بیان مراتب بهشت، اولین و بالاترین مرتبه‌ای را که ذکر می‌کند چنین است: «فهم المتنعمون بتقدیس الله و تسبیحه و تکبیره فی جملة ملائکته».

در مراتب بعدی نعمت‌های الهی را اکل و شرب و نکاح با حوریان و... می‌داند. سپس حدیث زیر را نقل می‌کند: «قال الصادق (ع): ان الناس یعبدون الله (تعالی) علی ثلاثة اصناف.

۵۹- کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱۳ و التوحید، ص ۳۶۲، ح ۸ و الاعتقادات، ص ۲۹.

۶۰- تصحیح الاعتقادات، ص ۴۶.

صنف منهم یعبدونه رجاء ثوابه فتلك عبادة الحرصاء؛ و صنف منهم یعبدونه خوفاً من نارہ فتلك عبادة العبيد؛ و صنف منهم یعبدونه حُباً فتلك عبادة الكرام.^{۶۱} شیخ مفید در ضمن توصیف بهشت و نعمت های بهشتی می گوید: «در بهشت کسی از بشر نیست که به چیزی غیر از ماکولات و مشروبات و محسوسات لذت ببرد و این که عده ای قائل به مرتبه ای شده اند که در آن متنعم به تسبیح و تقدیس اند و متنعم به اکل و شرب نیستند، قولی شاذ و برگرفته از دین مسیحیت است. زیرا انصاری معتقدند که افرادی که در دنیا مطیع خدا باشند در آخرت تبدیل به ملائکه ای می شوند که اکل و شرب و نکاح ندارند. خداوند این قول را در قرآن تکذیب کرده است. آن گاه آیاتی را که نعمت های بهشتی در آن یاد شده است نقل می کند و می گوید: با این آیات چگونه می توانیم بگوئیم که چنین مرتبه ای در بهشت وجود دارد؛ با این که اجماع علما خلاف آن است، مگر این که موضوع اعتقاد اتمان را از احادیث آحاد گرفته باشیم.

فصلنامه



شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

به نظر می رسد آنچه شیخ صدوق در این باره گفته از حدیث امام صادق (ع) گرفته شده است. البته در آنجا آمده است که عده ای خدا را به علت دوستی او عبادت می کنند. با این وصف نمی توان گفت آنها از نعمت اکل و شرب بی بهره اند. گذشته از این، شیخ صدوق دلیلی برای ادعای خود نیاورده است. از سوی دیگر، آنچه از نعمت های بهشتی که شیخ مفید ذکر کرد، وجود این نعمت ها و مراتب را اثبات می کند و نفی ماعدا نمی کند. به هر حال، دلیلی برای پذیرش سخن شیخ صدوق ورد آن نداریم.

اگر شیخ صدوق از اینکه عده ای خدا را فقط به خاطر حب او عبادت می کنند، نتیجه گرفته باشد که آنها در بهشت متنعم به غیر مشروبات و ماکولات اند، این استدلال ضعیف است؛ زیرا این که بهشت هدف و مقصود آنها نیست دلیل بر آن نیست که در آخرت از نعمت های آن بهره مند نشوند.

علامه مجلسی در توضیح و تبیین مسئله، احادیث و روایاتی را در رد نظر شیخ صدوق نقل می کند. از جمله به روایات زیر می توان اشاره کرد: «حرام علی البشر أن یشرّبوا منها حتی

۶۱- مجلسی، امالی، ص ۱۰، ح ۴ و خصال، ج ۱، ص ۱۸۸، باب سوم، ح ۲۵۹ و الاعتقادات، ص ۷۷.

یشرب ذلك النبي» و «دخلت الجنة و اذا على حافتيها بيوتي» و «تلك الغرف بنى الله لا وليائه» و «شجرة طوبى في دار رسول الله (ص) و في رواية في دار علي (ع)» و قوله في وصف تسنيم: «هي عين يشربون منها المقربون بحتا» و المقربون آل محمد (ص)، و قوله: «الكوثر نهر في الجنة اعطاه الله محمداً (ص)»^{۶۲} و در این روایات از نعمت های جسمانی بهشتی صحبت شده است که برای اولیاء الله و خاندان پیامبر (ص) در نظر گرفته شده است.

از آن گذشته، اگر معاد جسمانی را بپذیریم - که اکثر متکلمان و علما پذیرفته اند - برای لذت بردن جسم، به نعمت های جسمانی نیاز است.

ب) عالم ذر

شیخ صدوق این حدیث را از قول امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند که: «الأرواح جنود مجنونة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف».^{۶۳} هم چنین از امام صادق (ع) نقل می کند که: «ان الله تعالى آخى بين الأرواح فى الأظل قبل أن يخلق الأبدان بالفى عام....» شیخ صدوق با توجه به این حدیث و احادیث دیگری که این مضمون را در بردارد معتقد است که ارواح دو هزار سال قبل از آفرینش ابدان آفریده شده اند.^{۶۴} ولی شیخ مفید این احادیث را خبرهای مفردی می داند که قطعی الصدور نیستند و می گوید: من از این حدیث، وجهی دیگر برداشت می کنم و آن اینکه خداوند ملائکه را و نه ارواح را، دو هزار سال قبل از خلق بشر آفرید. پس آنهایی که قبل از خلق بشر همدیگر را می شناختند، بعد از خلق بشر با هم الفت گرفتند و آنهایی که قبلاً همدیگر را نمی شناختند بعد از خلق بشر با هم اختلاف پیدا کردند.

شیخ مفید نظریه تناسخ ارواح را رد می کند. هم چنین عالم «ذر» را که عده ای از شیعیان بدان معتقدند به این دلیل که ما از آن عالم هیچ مطلبی را به خاطر نمی آوریم، رد می کند و می گوید: اگر چنین چیزی وجود داشت ما باید آن را به یاد می آوردیم و اگر فراموش کرده بودیم با تذکر دیگران باید یادآوری می شد. در صورتی که حتی با تذکر و یادآوری هم چیزی

۶۲- بحار، ج ۸، ص ۲۰۳.

۶۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۴.

۶۴- الاعتقادات، ص ۴۸.

به خاطر نمی آوریم.^{۶۵}

البته به نظر می رسد استدلال اخیر شیخ مفید کمی سست باشد. زیرا بسیاری از ما خاطرات دوران کودکی را حتی با دیدن عکس و فیلم آن به یاد نمی آوریم.

ج) باقی بودن ارواح

شیخ صدوق معتقد است که ارواح باقی می مانند و از بین نمی روند و استنادش حدیثی است از پیامبر (ص) که: «ما خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَأَنْتُمْ تَنْقَلِبُونَ مِنْ دَارِ الْإِلٰهِ دَارًا».^{۶۶}

شیخ مفید به شدت این مطلب را نفی کرده و متعارض با احادیث و قرآن می داند. از جمله به آیه: «كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَأَنْ وَبِئْسَ وَجْهَ رَيْكُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن ۵۶/۵۷) استناد می کند. از آن گذشته، نظریه بقای ارواح را برگرفته از نظر فلاسفه ای می داند که به بساطت روح و عدم فساد آن قائلند و آن را از عقاید اصحاب تناسخ که به بقای روح و فانی نشدن آن و حلول آن از جسمی به جسم دیگر معتقدند بر می شمارد. سپس شیخ صدوق را متهم می کند که با این نظریه ها باعث زشت جلوه دادن شیعه و انتساب شیعه به زنادقه از جانب ناصیین اهل سنت شده است.^{۶۷} البته این امر از مسلمات دین است و در قرآن و احادیث به صراحت آمده است که عده ای در بهشت و عده ای در جهنم ابدی هستند.

۶- مخالفت با قواعد زبان و لغت عربی

شیخ مفید در پاره ای موارد بر شیخ صدوق اشکال می گیرد که آنچه شما نقل کردید با زبان عربی مخالفت دارد و لذا نمی تواند درست باشد؛ به عنوان مثال، در بحث «خلق افعال العباد» می گوید: «شما «خلق تقدیر» را به معنای علم داشتن در نظر گرفته اید، در صورتی که در زبان عربی مرسوم نیست که علم به چیزی به معنی خلق آن باشد.^{۶۸} حال به چند نمونه دیگر از این موارد اشاره می کنیم:

۶۵- تصحیح الاعتقادات، ص ۸۳.

۶۶- الاعتقادات، ص ۴۵.

۶۷- تصحیح الاعتقادات، ص ۸۷.

۶۸- تصحیح الاعتقادات، ص ۴۳.

الف) فی تأویل الید

در دو مورد از آیاتی که شیخ صدوق در باب توحید ذکر می کند، در تأویل ید اختلاف وجود دارد.

مورد اول آیه ۱۷ سوره «ص» است: «و اذکر عبدنا داوود ذا الاید». شیخ صدوق می گوید: در این جا منظور از «ذا الاید»، «ذوالقوه» است.

شیخ مفید می گوید: در این جا وجه دیگری از معنای این لفظ مراد است و آن «نعمت» است. گذشته از این در آیات دیگر هم نظیر این معنا آمده است؛ مثل: «بل یداه مبسوطان» (مائده/۶۴)؛ یعنی نعمتهای عام خدا در دنیا و آخرت.

مورد دیگر آیه ۷۵ سوره «ص» است: «مامنعک أن تسجد لما خلقت بیدي». شیخ صدوق می گوید منظور از «دودست»، «قوت و قدرت» است.

شیخ مفید می گوید این وجه درست نیست، زیرا باعث تکرار است. به دلیل آن که «قوت و قدرت» به یک معنا هستند. در این جا هم مثل مورد قبلی منظور از «ید» همان «نعمت» است. شیخ مفید اضافه می کند که در این آیه در مورد معنای «دست» سه وجه جایز است: اول: نعمت در دنیا و آخرت؛ دوم: قوت و نعمت؛

سوم: تحقق فعل و تأکید بر آن، مانند آیه «ذلک بما قدمت یداک» (حج/۱۰). در این جا معنای آیه آن است که این امر نتیجه آن چیزی (از افعال و کردار) است که، پیش فرستاده ای یا در آیه «فبما کسبت یدیکم» (شوری/۳۰)، منظور «فبما کسبتم» می باشد.^{۶۹}

ب) تأویل نسیان

شیخ صدوق در تفسیر آیه «نسوالله فنسیهم» (توبه/۶۷) می گوید: خداوند آنها را به جزای نسیان عقاب می کند. به این شکل که آنان را دچار خود فراموشی می کند. همان گونه که فرمود «ولا تکنوا کالذین نسوالله فأنسهم أنفسهم» (حشر/۱۹).

شیخ مفید می گوید وجه دیگر در مورد معنای آیه آن است که نسیان در لغت به معنی ترک

فصلنامه

حکایت
شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

اسماء
بنی
آبادی

۶۹- تصحیح الاعتقادات، ص ۳۴.

و تأخیر است و در آیه «ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها» (بقره ۱۰۷)، «نُسِها» به معنای «ترکها بحالها أو نوخرها» می باشد. اما در مورد آیه مورد بحث می توان گفت که در این جا «نَسوا لله» به این معناست که «اطاعت خدا را ترک کردند» و «فَنَسِیْهِمْ» یعنی «ثواب آنها را ترک کرد.»

در پایان شیخ مفید می گوید که البته این وجهی است که به نظر من رسید؛ هر چند که آنچه را شیخ صدوق نقل کرد هم نمی توان نادرست شمرد.^{۷۰}

ج) نفی نفع الارواح

شیخ صدوق در بیان آیه «و نفختُ فیهِ من روحی» (حجر ۲۹) می گوید: «روح» مخلوق خداست و آن را به خود اضافه کرده، همانگونه که «بیت» را اضافه کرده و فرموده «بیتی».^{۷۱} شیخ مفید در توضیح می گوید: این که خدا روح و بیت را به خود نسبت داد و آنها را به لفظ «روحی» و «بیتی» بیان کرد، فقط برای آن نیست که بخوهد خالقیت خود و مخلوقیت آن دو را نشان دهد، بلکه جدا کردن روح و بیت از سایر چیزها، نشانه تعظیم و بزرگداشت و اجلال و اختصاص است؛ چیزی که در مورد سایر ارواح و بیوت وجود ندارد.^{۷۲}

فصلنامه

کتابخانه
شماره نهم و دهم
بهار و تابستان ۸۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷۰- الاعتقادات، ص ۲۵ و تصحیح الاعتقادات، ص ۳۸.

۷۱- الاعتقادات، ص ۳۳.

۷۲- تصحیح الاعتقادات، ص ۳۶.

کتابنامہ

- ۱- صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن موسیٰ بن بابویہ؛ اعتقادات الامامیہ، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ھ.
- ۲- —؛ معانی الاخبار، قم: جماعة المدرسين في حوزة العلمية، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ھ.
- ۳- —؛ التوحيد، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ۱۴۱۵ھ.
- ۴- —؛ من لا يحضره الفقيه، بیروت: دارصعب، ۱۴۰۱ھ.
- ۵- کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، مصحح: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، بیروت: دارصعب، ۱۴۰۱ھ.
- ۶- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامع لدرر و اخبار ائمة الاطهار، چاپ سوم (ویرایش شده)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ھ، ۱۹۸۳م.
- ۷- مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ اوائل المقالات، بیروت: دارالمفید ۱۴۱۴ھ.
- ۸- —؛ عدم سهو النبي، بیروت: دارالمفید ۱۴۱۴ھ.
- ۹- تصحيح الاعتقادات، بیروت: دارالمفید ۱۴۱۴ھ.
- ۱۰- نرم افزار معجم فقہی.

فصلنامہ

بیت

شماره نهم و دهم
بھارو تابستان ۸۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی